

بررسی

اقتصاد ایران از مشروطه تاکنون

● احمد سیف، محقق و استاد اقتصاد دانشگاه استافوردشایر انگلستان، گرچه سال‌هاست در ایران زندگی نمی‌کند، همواره نشان داده است که وقایع و تحولات سیاسی ایران را با حساسیت دنبال می‌کند. از او تعداد زیادی مقاله، تالیف و ترجمه درباره اقتصاد و سیاست به زبان فارسی و انگلیسی منتشر شده است. به‌تازگی گزیده‌ای از مصاحبه‌های سال‌های اخیرش به همت نشر کردکن گردآوری و منتشر شده است. در این کتاب ۹ مصاحبه از سیف گردآوری شده است. او در این مجموعه می‌کوشد تحلیلی کل‌نگرانه و ساختاری از اقتصاد ایران، از عصر مشروطه تا دوران کنونی عرضه کند؛ تحلیلی که ریشه در نگاه او به مقولاتی چون اقتصاد، سیاست، عدالت و مالکیت دارد؛ تحلیلی که به قول خودش برآمده از دغدغه‌مندی نسبت به ایران و تلاش برای فهم بهتر تنگناهاست. سیف در بخش اول کتاب، با ارائه تحلیلی طبقاتی از ایران در عصر مشروطه بیماری‌های اقتصاد ایران در قرن نوزدهم را برمی‌شمارد و نقش عواملی مانند استبداد و سرکوب سیاسی را بر مالکیت و انباشت سرمایه بررسی می‌کند. او معتقد است در ایران قرن نوزدهم وظایف و عملکرد دولت آسیایی کاملاً معکوس شده است؛ نه فقط حکومت مرکزی برای تولید و بازتولید در کارهای عمومی سرمایه‌گذاری نکرد، بلکه از هیچ ترفندی برای کندکردن فرایند تولید و بازتولید نگذشت. در بخش بعدی نشان می‌دهد رضاشاه همان سیاست ناصرالدین‌شاهی را ادامه داد و تجددطلبی قلابی حکومت او نمی‌توانست پایدار باشد. در نظر او در دوره رضاشاه نه فقط با تجددطلبی سطحی و قلابی روبه‌رو بودیم، بلکه ناسیونالیسم رضاشاهی نیز از نوع ویژه‌ای بود که با سلطه امپریالیستی تناقضی نداشت. به گفته سیف، این نه‌فقط تجددطلبی نبود بلکه هم‌خوان با آن با ناسیونالیسمی قلابی مواجه بودیم که مکمل تجددطلبی قلابی بود. در بخش بعدی، او شرح می‌دهد که چرا و چگونه در سه سال صدارت مصدق واردات کاشش و صادرات غیرنفتی افزایش یافت. در نظر او، اگر از شریودن مصدق می‌گویند واقعیت این است که حکمرانی مصدق برای الگوی خودکامی و استبداد در ایران و سیاست اقتصادی تماماً وابسته به منافع کشورها و شرکت‌های امپریالیستی به‌راستی یک «شر» بود. اگر مصدق را سرنگون نمی‌کردند ما ایرانی‌ها هم در عمل یاد می‌گرفتیم که به شیوه دیگری زندگی و رفتار کنیم.

در ادامه، از اثرات سوء سیاست‌های تعدیل و ساختاری و خصوصی‌سازی سخنی می‌رود که طبق نسخه صندوق بین‌المللی پول در ایران اجرا شد. او برای بحران کنونی اقتصاد ایران هم دلایل کوتاه‌مدت قائل است و هم آن را پیامد مجموعه‌ای از تنگناهای تاریخی می‌داند که حتی به سال‌های قبل از انقلاب برمی‌گردد. او به دولت‌های نهم و دهم اشاره می‌کند و می‌گوید اگر چه در این دوران اقتصاد ایران به شکل بسیار بدی اداره شد، ولی ریشه بخشی از مصائب امروز ما به سال‌هایی بس دورتر برمی‌گردد. ازجمله عوامل مهم تاریخی که سیف بدان‌ها اشاره دارد، یکی پیدایش مناسبات و ساختار سرمایه‌داری در ایران از قرن نوزدهم است و دیگری تدوین و رشدنیافتن نهادهای لازم برای اداره یک اقتصاد سرمایه‌داری. او در بررسی رابطه اقتصاد بازار و دموکراسی استدلال می‌کند که نمی‌توان این دو را با هم یکی دانست. در بخش بعدی، سیف می‌کوشد عوامل پیدایش رکود تورمی را بررسی کند و اینکه چه نقدهایی برس‌راجل اقتصاددانان جریان اصلی –نوکلاسیک‌ها– برای مقابله با این پدیده وارد است. سیاست‌های ارزی کشور بحث بعدی این کتاب است. سیف به‌خوبی نشان می‌دهد که اقتصاد ایران، برخلاف ادعای دولت‌مردان، در اقتصاد جهان اهمیت زیادی ندارد که بنا باشد تصمیم‌گیری‌ها بر اقتصاد جهانی تأثیر بگذارد. او وجه عمده تعامل ایران با اقتصاد جهان را نفت می‌داند که آن هم در مبادلات جهانی رقم چندان قابل‌توجهی نیست. سیف استدلال می‌کند که با توجه به شرایط حاکم بر اقتصاد جهان تنها حالتی که می‌توان دلار را کاملاً حذف کرد این است که یا با دنیا کمتر مبادله داشته باشید یا در مسیر مبادلات تهاوتی قدم بردارید که هزینه این کار بسیار زیاد است و به شما حق انتخاب زیادی نمی‌دهد. او به تجربه گذشته ایران با هند و چین اشاره می‌کند. خصوصی‌سازی در ایران و سرنوشت برخی بنگاه‌های اقتصادی خصوصی‌شده نیز از مباحث پایانی کتاب است. او به فاجعه خصوصی‌سازی در ایران می‌پردازد و تأکید دارد نباید این فاجعه را محدود به دوران احمدی‌نژاد دانست، چون دولت‌های هاشمی‌رفسنجانی و محمد خاتمی نیز در همان ریل حرکت کرده بودند. او چند نمونه از وادکاری‌ها را هم بررسی می‌کند که بطور به فاجعه ختم شد: کارخانه چینی البزر، مجتمع گوشت زیاران، شرکت میگو و بانک پارسان.

نگاهی بادوربین به اقتصاد ایران

نگاهی بادوربین به اقتصاد ایران



ناشر: کردکن

چاپ اول: ۱۳۹۷

قیمت: ۳۰۰۰ تومان

اندیشه

بررسی کتاب «کانت و مارکس» اثر کوجین کاراتانی

آیا قرائت کاراتانی از کانت بانفی هگل قابل جمع است

استیون شاورو • ترجمه: رحمان بوذری



«دگرسنجی» کوجین کاراتانی مفیدترین و مهم‌ترین کتاب فلسفه/نظریه است که این ایام خوانده‌ام. (مننوم از جودی دین به خاطر اشاره به این کتاب و ویژگی به خاطر نوشتن مطلبی درباره آن). منظورم

این است که مفید و مهم برای من؛ ممکن است کانون توجه کتاب برای کسانی که دل‌مشغولی‌های خاص مرا ندارند زیاده تخصصی و محدود باشد. سال‌های سال است می‌کوشم شیوه‌هایی بیابم که مارکس را به کانت پیوند بزنند؛ این دقیقاً کاری است که کاراتانی در اینجا می‌کند. بازخوانی کاراتانی از «سرمایه» مارکس برای قرن بیست‌ویکم به گستردگی بازخوانی مایکل هارت و آنتونیو نگری نیست؛ سرزندگی و هوش اغواگرانه نظروزی‌های مارکسیستی اخیر ویژگی را هم ندارد. ولی شاید هم شرح درخشان‌تری از هر دو به دست دهد. شرحی از معنای واقعی این نکته که امروزه جریان‌های سرمایه و «مقلانیت» کذایی بازار را هر طرف دورهمان کرده‌اند.در ادامه، برای توضیح کاراتانی سعی می‌کنم آهسته‌ت جلوبروم، و مباحث مقدماتی فلسفه را پیش منظور خود کانت از نقد چیست، آن‌هم در تقابل با خودم روشن کنم. بنابراین لطفاً صبور باشید و عجله نکنید.

مهم‌ترین اقدام کاراتانی تلاش اوست برای خواندن «نقد اقتصاد سیاسی» مارکس (زیرعنوان کتاب «سرمایه» در معنای کانت، «نقد» و سه‌گانه او، ولی نه فقط خود کانت از نقد چیست، آن‌هم در تقابل با معانی متوع این واژه طی دیوست و اندی سال پس از او؛ واضح است که پرسش کانت «استعلائی» است: «شرایط تجربه ما کدام‌اند؟» نزد کانت «هر شناختی با تجربه آغاز می‌شود؛» منابع معرفت ماوراء الطبیعی با متعالی نیستند. ولی تجربه (داده‌های حسی، ادراک، و غیره) به‌صورت خام به ما عرضه نمی‌شود؛ ساختار آن همواره از پیش به نحوی از انحا شکل گرفته. ادراکات حسی و سایر تجربیات پیشاپیش چارچوب یا ساختار مشخصی دارند. و این چارچوب (نه متعالی، بلکه) استعلائی است، یعنی «فراتر از» تجربه نمی‌رود. ولی در ضمن خودش «در» تجربه به ما داده نمی‌شود (چون همواره از قبل پیش‌فرض هر تجربه‌ای است که ما «داریم»). این‌طور بگوییم، چنان است که گویی ما در یک دور باطل گرفتار شده‌ایم؛ اگر مش‌ا هر معرفتی تجربه است، آن‌وقت چطور می‌توانیم چیزی را بشناسیم که خود نمی‌تواند تجربه شود، چون مقدم بر شرط هر تجربه‌ای است؟ پاسخ کانت این است که باید گامی در مسیر انعکاسی برداریم (گامی که بعد از او، مشخصه تقریباً کل فلسفهٔ نظریه مدرن، یا مدرنیستی، می‌شود): تفکر در خود تأمل می‌کند و بازمی‌تابد، خود را به پرسش می‌کشد، در توان‌ها و حدود خویش مذاقه می‌کند. این است منظور نظراو از «نقد».

این از این. ولی اخلاف کانت لزوماً «شیوه» خاص نقد او را دنبال نکردند. میشل فوکو (که «مقدمه‌ای به

تخلی»، یکی از بهترین و ارج‌نبدیده‌ترین مقالاتش) به

«آن فتح بابی» اشاره می‌کند «که کانت با صورت‌بندی

همچنان معماگوئش از گفتار مابعدالطبیعی و تأمل

درباره حدود عقل ما در فلسفه غرب انجام داد.» ولی

فوکو جلوتر می‌رود و می‌گوید کانت نتوانست این «فتح

باب» را حفظ کند؛ و دو جریان فکری متضاد که بعد

از کانت آمد – یعنی «انسان‌شناسی» (که به گمانم

اشاره فوکو به ارزیابی علمی پوزیتیویستی درباره انسان

به‌منزله صرفاً ابژه‌ای تجربی در کنار ابژه‌های دیگر

است و از پوزیتیویسم قرن نوزدهم به جریان موسوم

به «روان‌شناسی تکاملی» امروز می‌رسد) و «دیالکتیک»

(که منظور فوکو از آن هگل و کل تفکر نظروژهاور پس

از اوست، تفکری که بیش از حد سوزه‌محور است و به

انسان، یا عقل او را، در بنیان نظروزی می‌نشانند، و به

جای به‌پرسش‌کشیدن معماگون خود به شیوه کانت

بر «بازی تناقص و تمامیت» تمرکز می‌کند) – هر دوی

این جریان‌ها «فتح باب» کانت را پس زدند و بدین‌سان

به آن عقل‌گرایی افراطی بازگشتند که کانت آن را رد

کرده بود. مخممه این دو نوع از تفکر «انسان» را در مقام چیزی می‌سازد که فوکو در «نظم اشیاء» آن را «دوتابی تجربی– استعلائی» می‌نامد. در تقریر فوکو، کانت مسئول ایجاد این مخممه است – این راه‌حل او برای دعای متضاد عقل‌گرایی و تجربه‌گرایی است – ولی کانت در ضمن راه برون‌رفتی از آن پیش می‌نهد، یک‌جور کنار ایستادن و بنای «مشاجره‌ای» گذاشتن که از جریمت هر دو جریان مابعد کانت، یعنی هم پوزیتیویسم و هم دیالکتیک، می‌پرهیزد.

اینجاست که کاراتانی وارد می‌شود و نگاهی تازه به کانت می‌اندازد. کاراتانی سراغ «استنتاج استعلائی» کانت می‌رود (یعنی تعیین مکان، زمان، و علیت به‌مثابه پیش‌شرط‌های استعلائی تجربه، در نیمه نخست نقد اول) آن‌هم در پرتو دو بخش دیگر نقدهای کانت که معمولاً آنها را منفک از هم می‌دانند: ۱) «دیالکتیک استعلائی» که نیمه دوم نقد اول را تشکیل می‌دهد، و استحصا کانت درباره قضایای جدلی‌الطرفین عقل، ایده‌های کیهان‌شناختی که به‌صورت جفت‌های متناقض ظاهر می‌شوند، و نهایتاً باید با هر دو صادق باشند (به دو معنای مختلف) با هر دو کاذب؛ ۲) بحث کانت درباره معضل ذوق زیاشناختی در تحلیل او از «امر زیبا» در نقد سوم. (اینها در واقع دو بخشی‌اند که من یک دهه است می‌کوشم با آنها سرکله بزنم و به نتیجه‌ای برسم، و تا حدودی به این جهت است که کتاب کاراتانی را چنین راهگشا دریافتم).

مقدمه کانت بر نخستین چاپ «نقد عقل محض» با بحثی درباره «تقدیر خاص» عقل انسان شروع می‌شود که «سوآلتی» می‌پرسد که نمی‌تواند از زیر بار آنها شانه خالی کند. ولی نمی‌تواند پاسخی بیاورد (چون منطق پیشاپیش یعنی دغدغه‌های «دیالکتیک استعلائی» از همان آغاز برای کانت تعیین‌کننده‌اند؛ و کاراتانی در این مورد نیمه نخست نقد اول را در پرتو نیمه دوم آن می‌خواند. به عبارت دیگر، نمی‌توان تعیین شرایط بالفعل فاهمه را نزد کانت از دغدغه او برای روشن‌کردن رانه ناگزیر ما به فرارفتن همیشگی از این شرایط جدا کرد. یک شیوه معمول در قرائت کانت این است که بگوییم او یک قانون‌گذار است که دیکتاتوروار، سرحداتی را تعیین می‌کند که نباید از آنها فراتر روییم. ولی کاراتانی عکس این را می‌گوید و معتقد است تجربه کانت از ناسازگاری‌های ناشی از فراتررفتن از این حدود (در نیمه دوم نقد اول) خود مبنای ایجابی حدودی است که در نیمه نخست تعیین شده‌اند. قضایای جدلی‌الطرفین عقل گزاره‌هایی متناقض‌اند (مثلاً، «چهان در زمان و مکان محصور است» در تقابل با «جهان بی‌نهایت است، لازمان و لامکان») که هر دو از منظر خود معتبر به نظر می‌رسند، ولی در آن واحد نمی‌توانند صادق باشند. «راه‌حل» کانت برای این قضایای جدلی‌الطرفین قطعاً این «نیست» که این دورا در مقام دو نفی متقابل به جان هم بیندازیم و بدین‌ترتیب هر دو را در صورت‌بندی بالاتری «رفع دیالکتیکی» کنیم، چندان که هر دو را در بر بگیرد و در خود بازتاب دهد (یعنی همان روال «دیالکتیکی» که بعداً هگل در پیش می‌گیرد)، بلکه کانت بین منظرهای این دو استدلال متناقض رفت و برگشت می‌کند، و چیزی را بنا می‌کند که «پارالکس» میان این دو می‌نامد. به عبارت دیگر، انفعال حل‌نشدنی میان این دو منظر همان «غریبت» آنها نسبت به یکدیگر است به‌گونه‌ای که «نمی‌توانند» به آشتی برسند یا با هم سازگار شوند. این‌انفعال است که راه را برای تأمل «استعلائی» کانت باز می‌کند و مبنایی ایجابی به دست می‌دهد برای پیش‌شرط‌های هر تجربه‌ای.

جور دیگری بگوییم. «راه‌حل» قضایای الطرفین هرگز یک‌باره اتفاق نمی‌افتد؛ به هر منظری می‌توان با «در پراتنز گذاشتن» منظر دیگر پرداخت؛ ولی در مرحله بعد باید این روال را معکوس کنیم و چیزی را که قبلاً به آن پرداخته بودیم در پراتنز بگذاریم. مراد کاراتانی از «پارالکس» همین عقب و جلو رفتن است.

کانت ومارکس

کوجین کاراتانی

ترجمه: مراد فرهادپور

صالح نجفی

ناشر: هرس

قیمت: ۳٬۸۰۰ تومان

هیچ وضع جماعی از این دو درپراتنزگذاشتن رودررو نداریم که در مرحله‌ای بالاتر آن دو را با هم ترکیب کند. ازهمین‌رو، نزد کاراتانی نقد کانت همواره یک «دگرسنجی» است، حرکتی عرضی از یک منظر، یا یک قلمرو دوست تجربه، به منطری دیگر، بدون اینکه به یک ثبات قطعی، یا حتی یک سطح فراتر، یعنی نقطه بالاتری از تأمل انعکاسی، برسیم. به‌دلیل همین نبود هرگونه ثبات است که شرایط استعلائی کانت همواره صوری محض‌اند و هیچ محتوای ایجابی ندارند (البته این نکته درباره توضیح کانت از اخلاقیات در نقد دوم و نیز توضیح او از فاهمه تجربی در نقد اول صادق است)؛ و به‌همین دلیل است که کانت تأکید می‌کند ایده‌های عقل فقط می‌توانند نقشی «تنظیمی» داشته باشد نه «تقویمی» – به عبارت دیگر، به‌همین دلیل است که از این ایده‌های می‌توان به‌طرز اکتشافی به‌منزله راهنمایی برای اصول ما استفاده کرد، نه به‌طرز جوهری به‌منزله اصل درونی بالفعل آنچه کشف می‌کنیم.

خب، ویژگی در نقد و بررسی این کتاب در «لاندن ریویو او بوکز» شرح نسبتاً خوبی از منطق پارالکس کاراتانی به دست می‌دهد. جودی دین، پس از نقل قول مفصل ویژگی، آن‌قدر حواس جمع هست که برای بگوید: «احتمالاً همه از تعجب شاخ درمی‌آورند و بالا و پایین می‌پرند که آن‌وقت این‌ چطور ر هگل جور درمی‌آید؟» پاسخ من دقیقاً این است که این منطق با هگل جور درنمی‌آید. کانت از تبدیل قضایای جدلی‌الطرفین به نفی اول و نفی متعین سرر باز می‌زند؛ «درپراتنزگذاشتن» متقابل منظرهای متضاد نزد کانت برخلاف نفی‌های هگل با یکدیگر تعامل ندارند؛ در اینجا با «تقلای امر منفی» طرف نیستیم، بلکه مبنای پارالکس «ایجابی‌بودن» لجوجانه هر دو گزاره جدلی‌الطرفین است. درست همین جاست که کانت (به بیان فوکو) از تبدیل «حدود» به نفی یا به «بازی تناقص و تمامیت» سر باز می‌زند. بدین‌سان، این پارالکس نقطه‌ای نفی است که در آن کانت به‌هیچ‌وجه تن نمی‌دهد به حل‌شدن در نظام هگل آن‌طور که مورد پسند هگل و ویژگی است. جودی دین مثل ویژگی به سؤال خود این‌طور جواب می‌دهد که «حرکت منفیت در هگل نوعی پارالکس است، شریعی بر اینکه چطور خود واقعیت در جریان معرفت ما به آن گیر می‌افتد و بخش نقد اول استنتاج می‌شوند. با اینکه در روند بسط و تحول ظاهری نظام کانت معرفت‌شناسی، یعنی مسئله شناخت، اول می‌آید و زیاشناسی خیلی بعدتر، کاراتانی معتقد است در واقعیت زیاشناسی به لحاظ منطقی و وجودشناختی مقدم بر معرفت‌شناسی و شناخت است. چون زیاشناسی جایی است که نخستین‌بار در آن مسائل تکی‌بودن و کلی‌بودن، و مسئله «دیگری مطلق» طرح می‌شود؛ و اینها همه در بسط استدلال‌های «استعلائی» ایجابی ضروری‌اند. در تحلیل امر زیبا، نیز کانت تمایز می‌گذارد بین کلیت ادعای احکام زیاشناختی تکی‌ن و توافق عامی که نتیجه «معنای مشترک» است. از نظر کانت، وجود معنای مشترک از آن جهت مهم است که فرایندهای ارتباط و شناخت را ممکن می‌کند. ولی نکته مهم درباره دآوری زیاشناختی این است که، به‌رغم اتکای آن به معنای مشترک، نمی‌توان آن را به معنای مشترک تقلیل داد. «معنای مشترک» کاملاً تجربی است؛ حاکی از چیزی است شبیه پیش‌فرض‌های پذیرفته‌شده یا اجماع مشترک در یک جامعه یا جماعت مفروض. به عبارت دیگر، معنای مشترک چیزی است شبیه فریود و لکان نوعی «روانشناسی استعلائی» عرضه می‌کند و انتقادهای آنها به سایر انواع روانشناسی، مثلاً انتقاد لکان از «روانشناسی اگو»، خیلی شبیه است به واسازی روانشناسی عقل‌گرا در دیالکتیک استعلائی کانت.

کاراتانی حتی نظم‌های سه‌گانه لکانی را با سه مفهوم کانتی برابر می‌داند: «توهم استعلائی کانتی/ نظم خیالی لکانی؛ صور [حس و فاهمه] / نظم نمادین؛ شیء فی‌نفسه/ امر واقعی». (ص ۶۴ ترجمه فارسی) این به نظر درست می‌رسد، به‌خصوص در ضمن باید بگوییم، با توجه به علاقه ویژگی به کاراتانی، گرچه به نظر نمی‌توان کانت/کاراتانی را در چارچوب هگلی احیا کرد، می‌توان ارتباطی مفید میان این دو با لکان برقرار کرد. ترفند قضیه این است که لکان را نه هگلی بلکه به شیوه‌ای کانتی‌تر بخوانیم. پیشنهاد خود کاراتانی این است که فریود و لکان نوعی «روانشناسی استعلائی» عرضه می‌کند و انتقادهای آنها به سایر انواع روانشناسی، مثلاً انتقاد لکان از «روانشناسی اگو»، خیلی شبیه است به واسازی روانشناسی عقل‌گرا در دیالکتیک استعلائی کانت.

کاراتانی حتی نظم‌های سه‌گانه لکانی را با سه مفهوم کانتی برابر می‌داند: «توهم استعلائی کانتی/ نظم خیالی لکانی؛ صور [حس و فاهمه] / نظم نمادین؛ شیء فی‌نفسه/ امر واقعی». (ص ۶۴ ترجمه فارسی) این به نظر درست می‌رسد، به‌خصوص

مسایو دانستن نومن یا شیء فی‌نفسه کانتی با امر واقعی دسترس‌ناپذیر لکانی. ولی کاراتانی در ادامه می‌گوید از نظر او خواندن فریود و لکان از طریق کانت مفیدتر است تا خواندن کانت از طریق فریود و لکان.

بخش دیگری از کانت که اهمیتی ویژه برای کاراتانی دارد «تحلیل امر زیبا» در نقد سوم است. به نظر من این نکته بسیار مهم است چون سبک انتقادی، لاقال طی سی سال گذشته، امر والا را نقطه مهمی در زیاشناسی کانت دانسته و بر آن تأکید کرده، درحالی‌که بحث او را از امر زیبا غیرجذاب، ازمدافقاده و حتی نوعی بازگشت به تفکر پیش از روشنگری و نقادی قلمداد کرده. آن‌هم در تقابل با دغدغه‌های ظاهراً رادیکال او نسبت به امر والا. تا جایی که من می‌دانم (البته قرائت من در اینجا آن‌قدر که باید کافی و وافی نیست، و شاید آثار مهم اخیر را از قلم بیندازم) کاراتانی، وسای من و ملیزا مک‌ماهون، تنها شارح اخیر است که به اهمیت حیاتی بحث کانت درباره امر زیبا پی می‌برد. تحلیل امر زیبا در وهله نخست مسئله تکی‌بودن و کلی‌بودن را پیش می‌کشد. به گفته کانت، دآوری درباره زیبایی یک چیز هیچ مینا و توجیهی ندارد. این دآوری نمی‌تواند به همان شیوه‌ای تأیید یا تکذیب شود که یک دآوری تجربی درباره امر واقع؛ در ضمن نمی‌تواند همچون فرامین اخلاقی ادعای اعتبار مطلق «جزمی» داشته باشد. ولی دآوری‌های زیاشناختی، به‌رغم بی‌منابودن، به‌طور ضمنی خواستار تأیید (یا توضیح) همگان‌اند. این همان چیزی است که دآوری‌های زیاشناختی را نکته دوم در پروست نویسنده مورد علاقه همه آدم‌ها قهوه دوست دارم، ولی این به این معنا نیست که من توقع دارم (یا می‌خواهم) طعم مورد علاقه همه آدم‌ها قهوه باشد. ولی وقتی می‌گویم پروست بزرگ‌ترین نویسنده ادوار تاریخ است، چیزی بیش از یک ترجیح ذوقی بر زبان می‌آورم، و حتی اگر کاملاً آگاه باشم که پروست نویسنده مورد علاقه همه آدم‌ها نیست، نفس گفتن اینکه «جستجوی زمان ازدست‌رفته مهم‌ترین رمان تاریخ است» متضمن ادعایی است فراتر از اینکه قضیه «برای من» این‌جور است. احکام زیاشناختی هیچ مبنای عینی ندارند، ولی در ضمن صرفاً پوزیتیو نیستند. این احکام به‌تمامی تکی‌اند بر هر حکمی از این‌دست منحصر‌بفردا است. قواعد موسع‌تری نداریم که احکام زیاشناختی تحت آنها قرار بگیرند، مثلاً آن‌طور که هم احکام تجربی و هم فرامین اخلاقی تحت قواعدی هستند. باین‌حال، این احکام زیاشناختی ادعای کلیت دارند، ولو فقط به‌واسطه نحوه بیانشان.

به‌زعم کاراتانی، دآوری زیاشناختی برای کانت اهمیت حیاتی دارد چون همان جایی است که برای اولین‌بار پرسش «استعلائی» مسئله‌ساز می‌شود. در دآوری زیاشناختی، تکی‌بودن ربط دارد به کلی‌بودن بدون هیچ حد وسطی. سلسله‌مراتب امور خاص و امور عام، نوع و جنس، نداریم؛ ضمناً فرایند «وساطت» دیالکتیکی هم نداریم. دآوری زیاشناختی می‌تواند تعمیم داده شود و نه وساطت باید. بلکه هر حکم زیاشناختی حکمی منحصر‌بفرد است، هر حکمی خواستار تأیید حکم‌های دیگر و دیگری مطلق است بی‌آنکه بتواند به هیچ توجیه پیشینی متوسل شود تا پشتوانه‌ای برای این خواست فراهم کند.

بنابراین معضل ذوق زیاشناختی در نقد سوم به یک قضیه جدلی‌الطرفین می‌انجامد که به لحاظ صوری نظیر قضایای جدلی‌الطرفین نقد اول است. بنا به پیشنهاد کاراتانی، این قضایای جدلی‌الطرفین، که در تنش دائمی با یکدیگرند، در واقع «مبنای» بی‌مبنای شرایط استعلائی ایجابی‌اند که در نیمه نخست نقد اول استنتاج می‌شوند. با اینکه در روند بسط و تحول ظاهری نظام کانت معرفت‌شناسی، یعنی مسئله شناخت، اول می‌آید و زیاشناسی خیلی بعدتر، کاراتانی معتقد است در واقعیت زیاشناسی به لحاظ منطقی و وجودشناختی مقدم بر معرفت‌شناسی و شناخت است. چون زیاشناسی جایی است که نخستین‌بار در آن مسائل تکی‌بودن و کلی‌بودن، و مسئله «دیگری مطلق» طرح می‌شود؛ و اینها همه در بسط استدلال‌های «استعلائی» ایجابی ضروری‌اند. در تحلیل امر زیبا، نیز کانت تمایز می‌گذارد بین کلیت ادعای احکام زیاشناختی تکی‌ن و توافق عامی که نتیجه «معنای مشترک» است. از نظر کانت، وجود معنای مشترک از آن جهت مهم است که فرایندهای ارتباط و شناخت را ممکن می‌کند. ولی نکته مهم درباره دآوری زیاشناختی این است که، به‌رغم اتکای آن به معنای مشترک، نمی‌توان آن را به معنای مشترک تقلیل داد. «معنای مشترک» کاملاً تجربی است؛ حاکی از چیزی است شبیه پیش‌فرض‌های پذیرفته‌شده یا اجماع مشترک در یک جامعه یا جماعت مفروض. به عبارت دیگر، معنای مشترک چیزی است شبیه فریود و لکان نوعی «روانشناسی استعلائی» عرضه می‌کند و انتقادهای آنها به سایر انواع روانشناسی، مثلاً انتقاد لکان از «روانشناسی اگو»، خیلی شبیه است به واسازی روانشناسی عقل‌گرا در دیالکتیک استعلائی کانت.

کاراتانی حتی نظم‌های سه‌گانه لکانی را با سه مفهوم کانتی برابر می‌داند: «توهم استعلائی کانتی/ نظم خیالی لکانی؛ صور [حس و فاهمه] / نظم نمادین؛ شیء فی‌نفسه/ امر واقعی». (ص ۶۴ ترجمه فارسی) این به نظر درست می‌رسد، به‌خصوص

بررسی

گذر از معنا به تفسیر

● کتاب «معنا، معرفت و دیگری در فلسفه دیویدسن» کندوکاوی فلسفی است در سرچشمه‌های «معنا»، «معرفت» و نسبت این دو با «دیگری» با تمرکز بر آثار داندل دیویدسن، فیلسوف پرگماتیست‌تحلیلی معاصر. در بخش اول کتاب که تالیفی است، ایده‌های کلیدی این فیلسوف به‌طور خاص در سه حوزه فلسفه زبان، فلسفه ذهن، و معرفت‌شناسی گزارش می‌شود. این بخش با «نظریه تفسیر» آغاز می‌شود و در ادامه به بحث درباره مواضع دیویدسن در باب «صدق»، «مقلانیت»، «ذهن» و «بیاور» می‌پردازد. نویسنده همچنین با مبنا قراردادن مسئله اصلی فلسفه مدرن، یعنی نسبت سوزه با ابژه، راه‌حل دیویدسن را برای این معضل که بر ابده «بین‌الادھانی» استوار است، شرح و بسط می‌دهد. در بخش دوم که ترجمه سه مقاله کوتاه است، مقایسه‌ای بین مواضع دیویدسن و آرای سه فیلسوف برجسته اروپایی – هایدگر، گادامر و دریدا– صورت می‌گیرد تا مبادی و غایات فلسفه او وضوح بیشتری یابد.

دیویدسن در پروژه فلسفگی‌اش به شکلی موازی هم به این مسئله می‌پردازد که «معرفت انسانی» چگونه ممکن است و هم به این پرسش که «معنای زبانی» چه مقومات و سازه‌هایی دارد. چکیده نظریه تفسیر دیویدسن این است که انسان «حیوان تفسیرها» نیست؛ آدمیان همیشه با اتکا بر مجموعه کل‌گرایانه منحصربه‌فردی از باورها، انتظارات و امیال پس‌زمینه‌ای‌شان به سراغ تفسیر رویدادهایی می‌روند که خود بافت کل‌گرایانه دارند و مختصات تفسیرشان را در راستای دو بردار «منطق» (استلرامات منطقی مسلط بر زنجیره گزاره‌ها یا جملات، مثل «سازگاری») و «صدق» (داده‌ها و شواهد تجربی برآمده از واقعیت یا به تعبیر رورتی «فشارهای علمی» جهان خارج) هم شکل می‌دهند و هم تغییر؛ اما کار دشواری که دیویدسن در پیش گرفته، نشان‌دادن این موضوع است که ما در عین اینکه می‌توانیم «تفسیرهای متکثر» مقبولی از یک رویداد داشته باشیم، مادامی که شرایط تفسیر مدنظر دیویدسن برقرار باشند، این تفسیر هیچ‌گاه به نقطه‌ای نمی‌رسند که به‌طور کامل برای یکدیگر نامفهوم یا نامعقول شوند. به بیان دیگر هرچند ممکن است بتوانیم از اندیشه‌های دیویدسن این خط فکری را بیرون بکشیم که «تعبیرکردن» در حقیقت نوعی «برخاستن» است، این برخاسته‌های تفسیری همگی از پس‌زمینه معرفتی-معنایی غنی مشترکی بهره‌مند هستند و درست مانند «تقشه‌های» متفاوتی که اشخاص مختلف با قصدها و انگیزه‌های متفاوت از سرزمینی واحد ترسیم می‌کنند، می‌توانند راه‌های مختلف مشروعی برای معنادارکردن ابژه تفسیر تلقی شوند و درست مانند یک نقشه‌ها، به‌واسطه خطوط ارتباطی ظرف و ژرف، به یکدیگر ترجمه‌پذیرند.

نظر دیویدسن رابطه سوزه-ابژه رابطه‌ای قائم‌به‌ذات و خودبسنده و خودایستا نیست؛ بلکه در فضایی بین‌الادھانی و با حضور «سوزهٔ دیگر» قوام می‌یابد. به بیانی تفصیلی‌تر، امور موسوم به «محتوا» (یعنی معانی اظهارات زبانی یا متعلقات حالات ذهنی) نه هستموندنهایی در ذهن سوزه هستند، نه در جهان مثال‌گونه افلاطونی-فرگه‌ای جای دارند، نه از مواجهه منفردانه سوزه با جهان فراچنگ می‌آیند، نه به هیچ معنایی از «ذوات ثابت» برخورداند و نه اینکه به وسیله سوزه‌ها «خلق» یا «تصور» می‌شوند؛ آنها در جهانی سه‌بعدی که مستشمل بر حداقل دو بُعد انسانی و یک جهان مشترک است، «ساخته» می‌شوند؛ یا «پدیدار می‌گردند». در تحلیل دیویدسن از ساخت زربنایی «محتوا»، به جای این تصویر که سوزه، به‌مثابه کاربرد زبان یا دارنده حالات ذهنی، برخی هویت آریزش تعیین‌نافته یا پاره‌ای هستموندنهای ازپیش‌حاضر را فراچنگ می‌آورد و آنها را در موقعیتی به هم کار می‌برد، این تصویر جایگزین می‌شود که در ژرف‌بینی سطوح، «کش‌های بی‌ناذهنی تفسیری موقعیت‌مند» هستند که به خود محتوا قالب مشخصی می‌دهند و همین است فحوای این حکم جالش‌برانگیز دیویدسنی که «مفاهمه زبانی» است که به «معنا» حیات می‌بخشد؛ نه برعکس و دومی است که اولی را پیش‌فرض دارد نه برعکس.ازاین‌رو حکم نهایی دیویدسن در باب «معنا» و «معرفت»، سوزه که با جای‌گیری «سوزهٔ دیگر» (دیگری) قوام می‌یابد، این است که این دو مقوله‌ای درسته و «هوندادوار» نیستند، «بازنمودی» و «التفاتی» هم نیستند؛ بلکه به بیان دقیق‌تر «وابتی» هستند؛ آنها از بیخ‌وبون با «طبیعت» و «جامعه‌ای» که سوزه در آن زیست می‌کند، کره خورده‌اند. ازاین‌رو درخت معنا و معرفت نه در داده‌های حسی خام، بازنمودهای ذهنی تفسیرنشده و شهودهای درونی، بلکه در «برهم‌کش‌های مفاهمه‌ای» ریشه دارد؛ یعنی «فعالیتی بین‌الادھانی» که بین سوزه‌ها و تجربه‌های مشترک‌شان شکل می‌گیرد. در نگاه دیویدسن، خود «سوزه» اساسا نوعی «شبکه تفسیر» منحصر‌بفرد است که در مرز میان «طبیعت» و «جامعه» قرار دارد یا به بیان بهتر «روی می‌دهد» و جهان و تجربه سوزه تابعی سه‌متغیره از ساختار شناختی زیست‌شناسی نباشد، او سامانه مفهومی-هنجاری اجتماع و اقتضات جهان فیزیکی بیرونی است.



معنا، معرفت و دیگری

ناشر: ققنوس

چاپ اول: ۱۳۹۷

قیمت: ۴۵۰۰ تومان